



بررسی علل روابط صوفیان با زمامداران و حکام سیاسی در دوره ایلخانی و تیموری

هادی عباس‌نژاد خراسانی^۱

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه پیام نور مرکز بابل

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۰۲

چکیده

گرایش‌های صوفیانه در تاریخ عرفانی همواره وجود داشته‌است. اما ماهیت و نسبت این گرایش‌ها با ساختار سیاسی و دینی متفاوت بوده است. از زمان پیدایش آیین و مسلک تصوف، برخی از زمامداران و حکام سیاسی به خاطر مقتضیات گوناگون، نسبت به صوفیان اهتمام خاصی داشته و در جلب و رضایت خاطر آنان تلاش می‌کرده‌اند. بعضی از فرمانروایان و حکمرانان دوره ایلخانی و تیموری

به دلیل داشتن مشرب عرفانی، به مشایخ توجه می‌کردند و به شکل‌های متفاوت با صوفیان در ارتباط بوده‌اند.

این بررسی در پی آن است تا به محورهای اصلی ارتباط بین زمامداران و حکام سیاسی دوره ایلخانی و تیموری با صوفیان بپردازد و یا:

۱- دلایل حمایت زمامداران و حکام سیاسی دوره ایلخانی و تیموری، از ساختن خانقاه‌ها، تأمین مایحتاج خانقاه‌ها و کمک مالی به صوفیان را مورد تحلیل قرار دهد.

۲- تأثیرات دعا، کرامات و سماع صوفیان، در ایجاد ارتباط با زمامداران و حکام سیاسی دوره ایلخانی و تیموری را بررسی نماید.

۳- اهمیت پند و حاذق بودن صوفیان در برابر حاکمان دوره ایلخانی و تیموری را مشخص کند.

۴- عوامل جانبداری حکمرانان دوره ایلخانی و تیموری از صوفیان را در سختی، جنگ و جهاد در نقش مشاور، مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: صوفی، حکام، ارتباط، بررسی.

۱. مقدمه

تأمل سنجیده خاطر نشان می‌سازد که انسانی وجود نداشته که از محیط و اجتماع پیرامون خود به کلی بریده باشد. باری صوفیان انسان‌هایی بوده‌اند این جهانی که با اندیشه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی از اجتماع و پیرامون خویش بهره جسته‌اند و بر اساس دغدغه‌های خاص معنوی‌شان بر محیط تأثیر گذاشته‌اند. لذا زمامداران و حکام سیاسی به شکل‌های گوناگون با صوفیان در ارتباط بوده‌اند و این ارتباط در روند توسعه‌ی صوفی‌گری و تصوّف تأثیر به‌سزایی داشت.

تصوّف، ساحت معنوی و درونی اسلام، که از ابتدای تاریخ آن، نخست در قالب زهد و پرهیز، سپس در چهارچوب طریقه‌های صوفیه در سرزمین‌های مختلف جلوه‌گر شد. در تعریف تصوّف، نظرات مختلفی بیان شده است:

پیامبر (ص) فرمودند: «شما را به پوشیدن لباس پشمینه سفارش می‌نمایم. نظر کردن بر لباس پشمینه موجب تفکر و ثمره‌ی تفکر حکمت است». (مقدادی اصفهانی، ۱۳۸۱، جلد ۱: ۲۶۲)

«زهد دست بداشتن از دنیا است بی تکلف». (قشیری، ۱۳۸۸، ۱۷۷)

درباره‌ی اسمی که تصوف از آن گرفته شده، عقاید و اقوال بسیار است که به عنوان چند نمونه می‌آوریم:

۱- قشیری معتقد است که صوفی لقب و اسم و علم است مانند لقب‌ها و اسامی اعلام دیگر که به طایفه‌ای اطلاق می‌شود «و این نام غالبه گرفته است بر این طایفه، فلانی صوفی است و گروهی او را متصوفه خوانند و هرکه تکلف کند تا بدین رسد او را متصوف گویند و ...» (قشیری، ۱۳۸۸: ۴۶۷).

۲- صوفی منسوب به صوف (پشم گوسفند) است و تصوف پشمینه‌پوش است. اما قشیری این قول را تضعیف کرده و در نقد آن گفته «این قوم به صرف پوشیدن اختصاص ندارند». (همان، ۱۳۸۸: ۴۶۸).

۳- برخی کلمه‌ی صوفی را منسوب به صفه و مشتق از آن داشته‌اند. اهل صفه مهاجران فقیری بودند که با خلوص نیت در صفه‌ی مسجد پیامبر (ص) سکونت داشتند. (امینی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۲۴).

۴- گروهی بر این باورند که صوفی معرب «سوفی» یونانی است و تئوسوفیا با تصوف به نحوی پیوند دارد. (انصاری، ۱۳۸۶: ۱۳).

ایلخانان: ایلخانی نام سلسله‌ای است که از سال (۶۵۱ هـ ق تا ۷۵۶ هـ ق) در ایران حکومت می‌کردند و فرزندان چنگیزخان بودند.

تیموریان: بعد از مرگ ابوسعید بهادر ایلخانی، تیمور فرزند ترغانی در سال (۷۳۶ هـ ق) در جنوب سمرقند به دنیا آمد. حکومت سلسله تیموری از سال (۷۷۱ هـ ق تا ۹۱۱ هـ ق) ادامه داشت. آخرین سلسله‌ی تیموری، سلطان حسین بن بایقرا می‌باشد.

۲. متن اصلی

قبل از این‌که به به عوامل مختلف ارتباط زمامداران با صوفیان پردازیم، لازم است درباره‌ی مسائلی مانند:

الف) حکومت و ضرورت آن

ب) منشأی قدرت سلاطین

ج) ملاقات و ارتباط با زمامداران و سلاطین از نگاه صوفیان

را به‌طور خلاصه مورد بحث قرار دهیم:

الف) حکومت و ضرورت آن

ادیان آسمانی به ویژه دین اسلام، هریک به گونه‌ای در طرح مسأله‌ی حکومت و ضرورت تشکیل دولت‌های سیاسی و اسلامی تأکید نموده‌اند

می‌دانیم که حکومت اصلی از آن خداوند قهار است و به هیچ کس غیر از او شایسته نیست که بر انسان‌ها فرمان براند. چنان‌که در قرآن کریم آمده است: «تَبْرَكَ الَّذِي يَدْرِهُ الْمَلِكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: مقدس و والا و پرخیر و برکت است آن (خدایی) که ملکیت حقیقی و حاکمیت بر جهان هستی در دست (قدرت) اوست و او بر هر چیزی تواناست». (سوره ملک، آیه ۱)

حضرت علی (ع) درباره‌ی حکومت می‌فرماید: «وَ أَنَّهُ لَا بَدَ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ: همانا مردم ناچارند حکومت و حاکم خوب یا بد داشته باشند». (دستی، ۱۳۷۴: ۵۹).

حکومت را جامعه‌شناسان چنین تعریف کرده‌اند:

«حکومت در لغت به معنای فعالیت یا فرایند اداره کردن است. به معنای دیگر نظام خاصی از حاکمیت است و یا معنای قدرت سیاسی را می‌رساند». (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۳۲).

صوفیان هم اصل حکومت را از آن خداوند می‌دانند. آنان حکومت بر نفس را مهم‌تر از ولایت می‌دانند، چنان‌که ابراهیم ادهم گفته:

«حکومت بر نفس بسی بهتر است از حکومت بر یک قوم» (حقیقت، ۱۳۷۲: ۲۷۲).

بنابراین دیدگاه‌ها هرچند در شکل و اجزاء با یک‌دیگر اختلافاتی دارند، در ضرورت حکومت اتفاق نظر دارند. در نتیجه حکومت پیامبر (ص) و خلفای راشدین به ویژه حضرت علی (ع) که رسماً حکومت را در اختیار داشتند و در بقاء و گسترش آن می‌کوشیدند، قبول بر ضرورت و تأیید حکومت در اسلام است.

ب) منشأی قدرت سلاطین

«ماکس وبر^۲ جامعه‌شناس کلاسیک، قدرت را به معنی داشتن فرصت برای نفوذ بر دیگر مردمان و احتمالاً برخلاف میل آن‌ها تعریف کرده است و خود قدرتمند و حاکم می‌بایست پیوندهایی را با دیگران داشته باشد تا به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم، نفوذ به اندازه‌ای کافی قوی‌ای را با میل یا برخلاف میل آن‌ها اعمال نماید». (بروگمن، ۱۳۸۹: ۱۰۲).

بعضی از نویسندگان معتقدند که سلاطین و حکمرانان را خدای تعالی به مقام حکمرانی دنیا منصوب کرده است، تا بر اساس حکمت بر مردم حکومت کنند و رعایا باید از آنان اطاعت کنند. صاحب قابوس‌نامه، «مقام پادشاهی را رحمت خداوند می‌داند، مشروط بر این‌که پادشاه، آیین پادشاهان و مملکت را رعایت کند». (وشگمیر، ۱۳۷۱: ۲۲۶).

سنایی غزنوی، پادشاه را مظهر عدالت معرفی می‌کند و مبارزه‌ی با او را ستیزه با قضا و قدر می‌داند:

پادشاه گر بد است ما را چه	پارساگر به است او را به
با قضا و قدر چرا ستهی	تو نکوکار باش تا دهی
بوده تا بوده آمده رفته است	اندرین منزل که یک هفته است

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۹۲)

سعدی شیرازی هم مانند نویسندگان پیش از خود عقیده دارد که پادشاه با اراده‌ی خدا بر تخت پادشاهی می‌نشیند و این عقیده را پذیرفته که پادشاهی با اراده‌ی خداوند ارتباط محکمی دارد:

خدا ترس را بر رعیت گمار	که معمار ملک است پرهیزگار
بداندیش توست آن و خونخوار خلق	که نفع تو جوید در آزار خلق

(سعدی شیرازی، ۱۳۷۴: ۵۴)

نویسندگان صوفی مشرب، اعتقاد داشتند که اطاعت از سلاطین - چه نیک و چه بد - یکی از وظایف مسلمانان است و مردم نباید به حق حکمرانی سلاطین و حاکمان اعتراض کنند. در قرن

۲. Max weber.

نهم هجری قزلباش (صفوی) «شاه را تجلی زنده‌ی الوهیت و سایه‌ی خدا در روی زمین و فرمانروای منصوب مستقیم خدا، تلقی می‌کردند». (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۳).

در نتیجه، سلاطین و زمامداران، قدرت خود را از خداوند دریافت می‌کنند و خدای تعالی آنان را به مقام پادشاهی می‌رساند تا در روی زمین نظم به وجود آورند و مردم را به سعادت برسانند. از این رو سلاطین باید سر به آستان خداوند نهند و از فرمان‌های او اطاعت و پیروی کنند و با زیردستان، طبق فرمان او، رفتار نمایند.

ج) ملاقات و ارتباط با زمامداران و سلاطین از نگاه صوفیان

صوفیان ارتباط با سلاطین و حاکمان را نکوهش کردند. چنان‌که صوفیه دوره‌ی زهد، معاشرت با سلاطین را به‌طور صریح منع کرده‌اند:

حس بصری «صحبت و همنشینی با سلاطین را اگرچه برای شفقت خلق باشد، منع کرده است». (عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۳۰).

سفیان ثوری «درویش و صوفی را که گرد پادشاه گردد، «دزد» نامید». (همان، ۱۳۸۹: ۱۸۷).
شیخ حسن خرقانی هم گفته است: «هرکس هزار فرسخ راه را برای گریز از دیدار سلاطین بپیماید، سود کرده است» (همان، ۱۳۸۹: ۵۹۳).

ارتباط با دربار سلاطین در قرن اول و دوم به ویژه دوران بنی‌امیه و خلفای عباسی، بسیار نکوهش شده است. از قرن سوم به بعد این وضع کاهش یافته است.

عطار نیشابوری مردم را از همراهی با حاکمان، اگرچه اندک باشد، برحذر می‌دارد.

«به گرد خواجه و شه چند گردی گریزی جوی زین خلقان به مردی

چو می‌بینی که دایم خلق بسیار بماند از پی دنیا طلبکار»

(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۵۰۵)

حافظ شیرازی هم مصاحبت و همنشینی با حاکمان و فرمانروایان را هم مانند تاریکی شب یلدا می‌داند:

«صحبت حکام، ظلمت شب یلدا است نور زخورشید جوی بو که آید»

(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۱۸)

وقتی اندیشه‌های عرفانی اسلام و طریقه‌ی زندگی صوفیان به دیار هند راه یافت، بی‌شک صوفیان آن دیار، رفتارهای ناعادلانه‌ی حاکمان را مورد انتقاد می‌کردند و از هم‌نشینی با پادشاهان برحذر بودند. چنان‌که: «صوفی مشهور هند به نام نظام‌الدین اولیاء (متوفی ۷۲۵ هـ ق) از مصاحبت با شاهان پرهیز داشت و از پذیرفتن علاء‌الدین شاه که برای دیدن او به خانقاهش آمده بود، امتناع کرد.» (مجتبایی، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

سلطان ولد فرزند مولانا، پادشاهان این عالم را، بازی و خیال کودکانه دانسته است:

«این شهان جهان مجازیند پیش آن جد، هزل و بازبند
همچو طفلان که در محله به هم خویش سازند میروشه هر دم ...»

(سلطان ولد، ۱۳۸۹: ۳۰۳)

حتی صوفی مشربان که به دستگاه‌های دولتی و حکومتی متمایل نبودند، آرزو می‌کردند، که از توجه به مراکز حکومت و اهدافی که آن‌ها به مراکز قدرت می‌رساند، ساقط گردد.

چنان‌که «سید عمادالدین نسیمی از شاعران صوفی مشرب سده‌ی نهم هجری (مقتول ۸۳۸ هـ ق) که نیازمند دستگاه پادشاهان نیست، پیوسته آرزو می‌کند که اسباب نیازمندی که موجب التفات به مراکز قدرت و حکومت است برچیده گردد»:

«نقش هستی رقم صورت کاشانه ماست هستی کون و مکان از خم و خمخانه‌ی ماست
چه غم از مفلس و قلت اسباب مرا گنج وحدت چو مقیم دل ویرانه‌ی ماست»

(نسیمی، ۱۳۷۰: ۱۰)

در برخی موارد صوفیان نیم‌نگاهی به زمامداران و سلاطین داشته‌اند و با آنان در ارتباط بوده‌اند و یا به‌طور کلی، ارتباط با آنان را قطع نکرده‌اند.

چنان‌که مولوی «فیه مافیة» را با این حدیث شریف آغاز نموده است:

«قال النبی (ص): شَرُّ العُلَماء من زار الأمرا و خیر الامرا من زار العُلما. نعم الامیر علی باب الفقیر وَ بسَّ الفقیر علی باب الامیر: بدترین دانشمندان، آنانی هستند که به دیدار امیران روند و بهترین امیران، آنانی هستند که به دیدار دانشمندان آیند. امیری که به در خانه‌ی فقیران رود، بهترین امیر است و فقیری که بر در خانه‌ی امیر ایستد، بدترین ایشان است» (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۹).

از این طلیعه می‌توان به نگرش سیاسی و اجتماعی مولانا دست یافت. چرا که طبق حدیث شریف، قطع ارتباط، در هر وضعی توصیف نشده است، بلکه تواضع امیران و حاکمان در برابر عالمان دین مؤکد شده است. بی‌تردید شاکله‌ی هر شخصی بر اساس همنشینی مشخص می‌گردد. در کتب عرفانی و اخلاقی از اهمیت و نقش صحبت یا همنشینی بسیار سخن آمده است. از جمله مولانا درباره‌ی صحبت و همنشینی می‌گوید:

«دوستان را در دل رنج‌ها باشد که آن به هیچ دارویی خوش نشود. نه به خفتن، نه به گشتن و نه به خوردن. الا به دیدار دوست که «لِقَاءِ الْخَلِيلِ شَفَاءُ الْعَلِيلِ.» (فیه مافیه، ۱۳۸۸: ۲۵۳). بعضی از ارتباط‌ها با حفظ حدود آن برای هزینه کردن جاه برای گرفتاری‌های مردم، از اخلاق پسندیده از منظر صوفیان محسوب می‌شده است.

چنان‌که اوحدی اصفهانی، از سلطان ابوسعید (۷۳۶ هـ ق) فرمانروای سلسله‌ی ایلخانی، از این‌که او حامی مشایخ و صوفیان بوده و با آنان هم صحبت بوده است، او را

می‌ستاید:

«در جهان که سایه‌ی شاه است	جور مانند سایه در چاه است
دو جهان را صلا‌ی عید زدند	سکه بر نام بوسعید زدند
شاه توفیق جوی صافی تن	شاه تحقیق‌گوی صوفی فن
شاه شب زنده‌دار عزلت جوی	شاه پاکیزه خلوت کم‌گوی»

(اوحدی اصفهانی، ۱۳۷۵: ۴۹۳)

برخی از صوفیان، ارتباط با سلاطین و حاکمان را بر اساس اعتقادات و باورهای سیاسی و اخلاقی، همدردی و دلسوزی را با مسلمانان عصر خود می‌دانستند و معتقد بودند که این ارتباط‌ها، کمک به حال ضعیفان و مسلمانان می‌باشد. چنان‌که شیخ وارسته عبیدالله احرار، در این‌باره چنین می‌گوید:

«اگر ما شیخی می‌کردیم، در این روزگار هیچ شیخی مرید نمی‌یافت. لیکن ما را کار دیگر فرموده‌اند که مسلمانان را از شر ظلم نگاه داریم.» (واعظ کاشفی، ۲۵۳۶، جلد ۲: ۵۳۱).

صوفی نام برده، هدف و مقصود خود را به وسیله‌ی همنشینی و روابط با سلاطین و حاکمان معاصر خویش به دست آورده است. البته این مورد برای بعضی از علمای ظاهرین تعجب-برانگیز بود. شیخ عبیدالله احرار در پاسخ به شبهه‌ی این طایفه گفت:

«شخصی است که سخن وی حکیم و سلاطین می‌شنوند و به درخواست او مسلمانان از ظلم ظالمان نجات می‌یابند و به سبب او رسوم و عادت جباران برطرف می‌شود. احرار رواست که مسلمانان را در دست ظالمان بگذارند و در کنج کوه به عبادت مشغول گردد؟» (قاضی سمرقندی، ۱۳۳۹: ۴۴۳).

پس نتیجه می‌گیریم که اگر کسی بتواند با تقرب به سلاطین و حکام، آنان را به رعایت شریعت دعوت نموده، و یا از ظلم و ستم به مسلمانان و ضعیفان بازدارد، انجام هر کاری غیر از مورد فوق، برای او نکوهیده است. چراکه هیچ عملی بهتر از آن نیست که اگر راه برای او میسر شود، بر در خانه‌ی سلاطین و حکام ایستد و مظلومان و مسلمانان را مدد و یاری رساند.

برخی از صوفیان با زمامداران و حکام سیاسی به دلایلی مختلف در ارتباط بوده‌اند. زمامداران و حکام سیاسی با توجه به مقتضیات گوناگون و شرایط خاصی با صوفیان و مشایخ در ارتباط بوده‌اند. اهم دلایل و شاخص‌هایی را که در ایجاد ارتباط فی‌مابین دخیل بوده‌اند عبارتند از:

- ۱- تقویت و کمک مالی زمامداران به صوفیان در جهت توسعه‌ی ارتباط.
- ۲- اهمیت خانقاه و خانقاه‌سازی از سوی زمامداران در ایجاد ارتباط با صوفیان.
- ۳- دعا و نقش آن در ارتباط زمامداران با صوفیان.
- ۴- اهمیت سماع در نزد صوفیان و نقش آن در برقراری ارتباط با زمامداران.
- ۵- اهمیت پند و نصیحت و تلاش صوفیان برای ارشاد زمامداران.
- ۶- اهمیت سوال و جواب و حاذق بودن صوفیان در برابر زمامداران.
- ۷- نقش مشاوره‌ی صوفیان در ایجاد ارتباط با زمامداران.
- ۸- وساطت و میانجی‌گری صوفیان در ارتباط با حاکمان.
- ۹- اهمیت جهاد و شرکت صوفیان در جنگ و جدال.

۱- تقویت و کمک مالی زمامداران به صوفیان در جهت توسعه‌ی ارتباط.

یکی از مسائل مهمی که در اکثر کتاب‌های دینی و عرفانی درباره‌ی آن زیاد سخن رفته است، نکوهش دنیا و ترک آن است. انسان اگر غرق مادیات دنیوی شود، نسبت به آخرت خود ناشناخته می‌شود. امام حسین (ع) در این خصوص می‌فرماید:

«دوستی با دنیا منشأ همه‌ی خطاهاست». (هادی‌زاده، محمدی، ۱۳۸۶: ۱۰)

دلبستگی به مال دنیوی و دراز کردن دست نیاز به سوی زمامداران و حکمرانان، دل صوفیان و پاک‌دلانی را که باید با اظهار نیاز به خداوند، ضمیر خود را روشن نگه دارند، تاریک می‌کند. لذا صوفیان وارسته، به مال و جاه حاکمان توجهی نداشتند. «هنگامی که یکی از سلاطین از پارسایی می‌پرسد کی به یاد من می‌آفتی؟ جواب می‌دهد که هر وقت که خدای را فراموش کنم.» (سعدی شیرازی، ۱۳۴۵: ۸۴).

مولانا هم پادشاهان این دنیایی را اسیرانی می‌داند که از اسارت خود آگاه نیستند و بی‌خبرند. چنان‌که در دفتر چهارم مثنوی معنوی آمده است:

«کین زمان هستید خود مملوک ملک مالک ملک آن‌ها بجهد او زهک (بیت ۶۵۰)

باز گونه‌ای اسیر این جهان! نام خود کردی امیر این جهان! (بیت ۶۵۱)

این تو بنده‌ی این جهان محبوس جان چندگویی خویش را خواجه‌ی جهان (بیت ۶۵۲)

(مولوی، ۱۳۷۴: ۵۶۶)

تقرب و نزدیکی صوفیان برای به‌دست آوردن مال دنیوی، باعث می‌شود که آنان نتوانند حضور خداوند را درک کنند و در این مسیر به مراتب والای عرفان دست یابند.

سلطان ولد فرزند مولوی، یکی از ویژگی‌های صوفی را ترک لذت‌های دنیوی می‌داند.

چنان‌که گوید: «درویشی که باید ترک دنیا کند و از ماسوی الله بیزار گردد و چون درویش را جهت حشمت مال و کمال شرف و جاه ورزد او را درویشی نخوانند، او از اهل دنیا باشد» (سلطان ولد، ۱۳۷۷: ۲۶۹).

کمک مالی به صوفیان و صاحبان طریقت، اغلب در سرزمین‌های اسلامی رواج داشت و هر فرمانروا و حاکمی برای تأمین اهداف خود، به شکل‌هایی متفاوت به آن‌ها کمک کرده و در

مقابل از نفوذ آنان استفاده می‌کرده است. برخی از زمامداران و حاکمان سیاسی به خاطر بهره‌مندی از دعای خیر مشایخ و صوفیان به آنان توجهی داشتند و کمک مالی شایانی می‌کردند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله نسبت به رفاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، التفات خاصی داشت. ادوارد براون برای اثبات این گفته به استنطاق از «منشات رشیدی» چنین آورده است:

«اول نامه‌ای است خطاب به خود شیخ صفی‌الدین، که در آن به خانقاهش سالیانه غلات، روغن، رمه، شکر، عسل و خوراکی‌های دیگر پیشکش کرده است تا در میلاد پیغمبر (ص)، رجال اردبیل از آن متنعم شوند، به شرط آن‌که پس از پایان ضیافت، برای بانی خیرات و نویسنده‌ی نامه، دعای خیر شود». (براون، ۱۳۷۶، جلد ۳: ۴۶)

دستگیری مالی زمامداران و فرمانروایان از صوفیان، تبلیغ مستقیم یا غیرمستقیم برای خود حاکمان بوده که به حالت عاطفی و بزرگ شدن آنان هم محسوب می‌شده است.

«سلطان بایزید دوم، مبلغ هزار سکه برای عبدالرحمن جامی (۸۹۸ هـ ق) به خراسان می‌فرستد». (نوایی، ۱۳۴۱: ۴۳۹).

البته برخی از مشایخ هم مستقیماً از زمامدار یا حاکمی می‌خواستند، نسبت به پرداخت وام و غرامت آنان و یا از مالیات، آنان را معاف سازند.

مولوی از جلال‌الدین قرطایی می‌خواهد که با پانصد دینار قرص به ورثه‌ی صلاح‌الدین زرکوب، قسط باغ وی را بپردازد. مولانا گفته: «هیچ‌کس را برای کمک مالی به ادای قرص ورثه‌ی صلاح‌الدین زرکوب، سزاوارتر از قره طایی ندیده است». (گولپینارلی، ۱۳۸۲: ۵۹)

«میرزا میرانشاه فرزند تیمور با پرداخت ده هزار دینار، وام شیخ کمال خجندی (۸۰۳ هـ ق) موافقت می‌کند». (نائب‌الصدر، ۱۳۳۹، جلد ۲: ۶۸۶)

در عهد ایلخانی و بعد از آن یعنی تیموری، حاکمان محلی نسبت به موضوع تصوف اهمیت خاصی قائل بوده‌اند. و نسبت به کمک مالی صوفیان و وقف املاک می‌کوشیدند.

پس نتیجه می‌گیریم که کمک مالی فرمانروایان به صوفیان، اولاً برای خود آنان تأثیر به‌سزایی داشته است. چرا که بعضی از صوفیان در گشت و گذار بوده‌اند، ذکر خیر آنان را از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر برده و نوعی تبلیغ برای حاکمان بوده است.

ثانیاً کمک مالی با تأیید زمامداران و رجال سیاسی، موجب تثبیت و پیشرفت مسلک تصوّف شده و برخی از بزرگان صوفیه با داشتن پشتوانه‌ی مالی قوی، رهبری مردم مسلمان را به دست گرفته و همگام اندیشمندان دینی و مذهبی، در راه تصوّف حرکت می‌کردند.

۲- اهمیت خانقاه و خانقاه‌سازی از سوی زمامداران در ایجاد ارتباط با صوفیان

«خانقاه» در لغت معرّب «خانگاه» و مرکب از «خانه» و «گاه» است و خلاصه‌ی معنی آن هم محل اقامت درویشان و صوفیان است». (کیانی، ۱۳۸۹: ۶۰).

در دوره‌های اول، هدف اصلی از خانقاه رفتن، استفاده از رهبر و شیخ بود، نه استفاده و سودجویی از مکانی مشخص. چراکه شیخ و رهبر می‌توانست، از آگاهی که درباره‌ی مسائلی عرفانی داشت، زمینه‌ساز و جذب افرادی در مسلک تصوّف شود. در نتیجه جمع شدن در خانقاه، استفاده از مسائل تربیتی و اخلاقی بود.

از اهداف دیگر ساختن خانقاه که باید ذکر شود، اقامت صوفیان مسافر و جهانگرد و یا مسافران فقیر بود. معمولاً در خانقاه، حمام، اصطبل، کتابخانه و ... جهت حال رفاه برای صوفیان و جهانگرد یا مقیم مطرح بود. مولوی (۶۷۱ هـ ق) در دفتر مثنوی در داستان صوفی، به این مکان اشاره‌ای دارد:

«صوفئی در خانقه از ره رسید مرکب خود برد در آخور کشید (بیت ۵۱۵)»

(مولوی، ۱۳۷۴: ۲۰۲)

در مورد شناخت و آگاهی از اوّلین خانقاه که در کجا و توسط چه کسی بنا شده است، اختلاف نظرهایی وجود دارد. طبق بررسی‌های به عمل آمده، بیش‌تر قبول دارند که بنای خانقاه در رمله‌ی شام توسط امیری مسیحی ایجاد شده است.

صاحب کتاب «طرائق الحقایق» در این مورد می‌گوید:

«اوّلین خانقاه را امیری نصرانی در رمله‌ی شام بنا کرد». (ناب‌الصدر، ۱۳۳۹، جلد ۱: ۱۵۱).

جامی هم می‌گوید: «اوّل خانقاهی که برای صوفیان بنا کردند، آن است که به رمله‌ی شام

کردند». (جامی، ۱۳۳۶: ۳۲)

برخی از فرمانروایان و رجال سیاسی به دلیل عرفان مشربی، به مشایخ و صوفیان توجه می-کردند و برای آنان خانقاه می ساختند و یا املاکی را وقف می کردند و هزینه های جاری خانقاه را پرداخت می کردند.

افلاکی درباره ی خانقاه های ساخته شده از سوی امیران و فرمانروایان در قونیه سخنی بر زبان می آورد و می گوید:

«امیر تاج الدین معتز خراسانی (قاضی شهر قونیه) که از مریدان خاص مولاناست، و امیری معتبر و صاحب خیرات بود. در منطقه ی روم، مدارس، خواتق، دارالشفاء و رباط ساخته است» (افلاکی، ۱۳۶۲، جلد ۱: ۲۳۹).

امیران و حاکمان و اتابکان فارس، باتوجه به موقعیت زمانی و مکانی، به مسلک تصوف و مراکز صوفیه نشین، توجهی داشتند و به ساختن خانقاه می کوشیدند و یا خانقاهی را مورد بازسازی قرار می دادند. چنان که:

«امیر غیاث الدین علی (۷۴۰ هـ ق) وزیر شیخ ابواسحق، در شیراز خانقاهی برای سالکان می-سازند». (جعفری، ۱۳۴۲: ۱۱۸).

به سبب جاذبه ی اجتماعی مسلک تصوف، برخی از حاکمان و فرمانروایان محلی منطقه ی یزد، برای ساختن خانقاه و پرداخت هزینه جاری می کوشیدند. چنان که:

«خواجه کمال الدین وزیر سلطان مبارز الدین محمد در سال (۷۲۰ هـ ق) و نیز امیرزاده محمد، فرمانروایی یزد در محله ی دهوک، خانقاه، مسد و حمامی را بنا می کنند». (همان، ۱۳۴۲: ۱۱۵).

به خاطر موقعیت بالایی که تصوف در دوره ی ایلخانی پیدا کرده بود، بعضی از فرمانروایان مغول به مشایخ و صوفیان علاقه ای داشتند و برای آنها، خانقاهی ترتیب می دادند. «غازان خان بن ارغون، از فرمانروایان مسلمان سلسله ی ایلخانی، پس از جلوس بر تخت سلطنت، یکی از سلاطین آبادکننده و وقف کننده بود. به طوری که اوقاضی نظیر خانقاه، حمام و ... برای صوفیان، صلحا قرار داد تا در آن زندگی کنند و از او ذکر خیر یاد کنند و خانقاهی را در همدان بدین منظور ساخت». (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۰: ۷۲۸).

در دوره ی تیموری هم فرمانروایان و امیران به صوفیان ارادت خاصی می ورزیدند.

«امیر تیمور گورکانی، به خواهش خواجه ضیاءالدین یوسف، دستور می‌دهد در قسمت شرقی آرامگاه شیخ احمد جام، دو خانقاهی را بنا کنند». (بوزجانی، ۱۳۴۵: ۱۰۸)

«بابر تیموری (۸۶۱ هـ ق) هم روابطش با صوفیان خوب بود و خانقاهی برای آن‌ها تدارک دیده است». (مستوفی بافقی، ۱۳۴۰، جلد ۳: ۱۶۹).

فرمانروایان به خاطر داشتن قدرت سیاسی و تمرکز و تقویت مالی، اولاً مراکز خانقاهی را ساختند و ثانیاً با دادن مال و وقف املاک، خانقاه را در این خصوص خودکفا نمودند. در نتیجه آرامش خاطر که در خانقاه به وجود آمد، باعث شد که نسبت به مسائل عرفانی و رسوم مختلف خانقاهی اهمیت خاصی پیدا کند.

۳- دعا و نقش آن در ارتباط زمامداران با صوفیان

خداوند در قرآن کریم، صراحتاً به این موضوع اشاره نمودند: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را». (سوره غافر، آیه ۶۰)

دعا «از ریشه‌ی (دَعَوْ) و در لغت در دو معنای «مطلق خواندن و صدا کردن» و «ندا، صدا و آواز است»». (خدایار، ۱۳۸۷: ۱۳).

و یا دعا «خواندن جمله‌های مأثور از پیامبر (ص) و امامان (ع) در اوقات معین برای طلب آمرزش و برآورده شدن حاجات است». (معین، ۱۳۸۸، جلد ۲: ۱۵۳۸).

دعا و نیایش، موجب گشایش و فتوح در زندگی انسان‌ها محسوب می‌شود. صوفیان هم دعا را ریشه‌ی عبادات و کلید حاجات می‌دانند. چنان‌که ابن عربی در اعتبار و اهمیت دعا می‌گوید:

«الدَّعَا مَخِ الْعِبَادَةِ: دعا مغز عبادت است». (سعیدی، ۱۳۸۷: ۳۵۰).

صوفیان راستین، دعا در حق دیگران را محتاج‌تر و واجب‌تر می‌شمارند. چنان‌که فضیل عیاض گفت: «اگر مرا خبر آید که تو را یک دعا مستجاب است، هرچه بخواهی بخواه! من آن دعا در حق سلطان صرف کنم. از بهر آن‌که اگر در صلاح خویش دعا کنم، صلاح من تنها بود، و من در صلاح سلطان، صلاح همه‌ی خلق بود». (عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۸۶).

در نظر سالک دعا اثری ضروری دارد و باید همه چیز توسط خداوند به انسان بخشیده شود. پس «صوفیان هر کجا فرصتی یافته‌اند به راز و نیاز با معبود خود می‌پرداخته‌اند، و در این کار کوشیده‌اند». (فولادی، ۱۳۸۹: ۳۴۰).

خداوند از طریق وحی، الهام، اشراق و ... با انسان رابطه برقرار می‌کند. انسان هم از طریق نیایش و دعا به خداوند نزدیکی می‌جوید. پس دعا حاصل وجه رحمانیت الهی است و از این طریق است که مخلوق فرصت می‌یابد که به او تقرب جوید.

«سالکی در طی طریق موفق خواهد شد که پیوسته دست نیاز به سوی حق دراز کند و با مناجات و دعا، رحمت حق را به حرکت درآورد». (اسماعیلی یزدی، ۱۳۸۸: ۱۹۸).

دعا کردن مقوله‌ای است که در جوامع مسلمین به ویژه صوفیان رواج دارد. این موضوع منافاتی با رضایت به قضا و قدر الهی ندارد. و اعلان بیزاری از حاکمان و دشمنان اسلام و دعا کردن در حق حاکمان عادل و یا مظلومان و ... مسأله‌ای است که از سوی شریعت به آن امر شده است. باری زمامداران و حکام سیاسی باتوجه به اهمیت دعا و نقش آن از مشایخ و صوفیان به‌طور مستقیم و آشکار، التماس دعایی را داشته‌اند.

اتابک ابوبکرین سعدین زنگی، فرمانروای منطقه‌ی فارس، طی نامه‌ای خواهش دعایی از شیخ عزالدین مودود زرکوب شیرازی نموده است:

«تحيات فراوان از سر اخلاص و اعتقاد به جناب شيخ الشيوخ، سند العارفين، اسوه‌ی المحققين، عزالمه و الدین مودود زرکوب ادا م الله برکه رسانیده می‌دارد، و استمداد همت می‌نماید از دعوات ماثوره. دعایی که منقذ اهل الله و ارباب قلوب باشد ...» (زرکوب شیرازی، ۱۳۸۹: ۱۵۱).

باز درباره‌ی نقش دعا و اهمیت آن حکایتی می‌آوریم تا زمینه را بیش‌تر بازگو نمائیم:

«در شهر کش، زادگاه تیمور (متولد ۷۳۶ هـ ق)، پیری از اهل طریقت می‌زیست که نام وی شیخ شمس‌الدین فاختوری بوده است که مردم را به او عقیدتی کامل بوده است و گفته‌اند: که تیمور در نهایت فقر با ذلت آشکار و عزت پنهانی، کهن جامه‌ی خود را فروخت و از بهای آن بزی خرید و ریسمانی را به‌دست آورد و گردن بز را به یک طرف و گردن خود را به طرف

دیگر ریسمان بست و با این حالت به درگاه شیخ آمد. در آن حال شیخ و دیگر درویشان سرگرم ذکر و غرقه‌ی دریای وجد و فکر بودند. پس از چندی شیخ را نظر بر وی افتاد. پس بشتافت و دستش بوسه داد و خویشتن به پای وی افکند. چون شیخ چنان دید، ساعتی به اندیشه فرو رفت و روی به حاضران گفت: این مرد، هرچه از مال جهان داشته بر طبق اخلاص گذاشته است و از ما کمک می‌خواهد. رأی برای من آن است که از یاری وی روی نگردانیم و ناامیدش از این دربار نرانیم. پس دست دعا برداشتند و درخواستش اجابت کردند. چون تیمور از سرای شیخ بازگشت، اقبال به او روی آورد و روزگارش دم‌ساز گشت...» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۹: ۵۰).

حاکمان برای گشایش مشکلات خود از مشایخ طلب دعایی را می‌نمودند. چنان‌که:

«سلطان احمدشاه هندی، که ارادت کامل به مشایخ داشته است، چند نفر از علما را با هدایای شاهانه به حضور شیخ شاه نعمت الله ولی روانه کرده است و از او استدعای دعای خیر و طلب همت نمود...» (سلطانی گنابادی، ۱۳۷۱: ۱۸۶).

«روابط سلطان ابوسعید ایلخانی (جلوس ۸۵۵ هـ ق - قتل ۸۷۳ هـ ق) با شیخ عبیدالله احرار، به خاطر کرامات (شیخ) آغاز شد. سلطان ابوسعید پس از جستجو، احرار را در تاشکند یافت. شیخ احرار در حق او دعایی می‌نماید. وقتی سلطان ابوسعید در سال (۸۵۵ هـ ق) به یمن دعای خیر شیخ عبیدالله سمرقند را گرفت، او را از تاشکند به سمرقند با کمال احترام فراخواند.» (کاشفی، ۲۵۳۶، جلد ۲: ۵۱۹).

۴- اهمیت سماع در نزد صوفیان و نقش آن در برقراری ارتباط با زمامداران

صوفیان معتقد بودند که سماع حالت ثابت و بی‌حرکتی را از دل آنان می‌زداید و آتش ذوق و شوق را در دلشان روشن می‌نماید.

سلطان ولد فرزند مولانا درباره سماع چنین می‌گوید: «قومی که نفی سماع می‌کند، آخر این سماع از انبیاء مقتبس و موروث است، سماع رقص نیست. سماع آن حالت است که تو از هستی خود بگذری و سروپا گم کنی و بی‌هوش و محو گردی.» (سلطان ولد، ۱۳۷۷: ۳۵۵).

برنامه‌ی سماع از دیرباز در بین صوفیان رواج داشت و معمولاً در منازل سالکان، خانقاه و یا هر مکانی که حالت وجد به صوفیان دست می‌داد برپا می‌شد.

برتلس معتقد است که: «همه‌ی ادبیات پرتنوع و گوناگون بعدی تصوف، از مجالس سرچشمه گرفته و از آن برخاسته است». (برتلس، ۱۳۷۶: ۶۶).

باتوجه به جایگاه سماع در بین صوفیان، برخی از زمامداران و حکمرانان که مرتبه‌ی سماع را دیده یا شنیده بودند، شخصاً در مجلس سماع شرکت می‌کردند و یا مجالس سماعی را برپا می‌داشتند.

چنان‌که «معین‌الدوله پروانه با آن همه‌ی مشکلات و گرفتاری‌هایی که در دوران تصدی حکومت داشته، در مجالس روزانه مولانا شرکت می‌کرده و با مریدان وی می‌نشست و مجالس سماعی شبانه در منزل خود برپا می‌کرد». (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۲۱۸).

گاهی هم در مجالس سماع، حاکمی مرید شیخ و صوفی وارسته می‌شد. چنان‌که «غازان خان بن ارغون بر اثر شنیدن خبر سلطنت معنوی اولو عارف چلبی فرزند سلطان ولد، به همراه همسرش ایترمش خاتون مجلس سماعی را تشکیل می‌دهد. سرانجام غازان‌خان و ایترمش خاتون، دل در محبت عارف چلبی بسته و مرید او شدند». (دین لوئیس، ۱۳۹۰: ۵۴۳).

باتوجه به اهمیت و نقش سماع به ویژه در دوره ایلخانی، «نامه‌هایی که خواجه رشیدالدین وزیر به شیخ صفی‌الدین اردبیلی و اهالی بغداد نوشته، به انعقاد مجالس سماع در شب‌های جمعه و شب لیل‌المیلاد نبی بزرگوار اشاره کرده و فرزند او خواجه غیاث‌الدین محمد با آن همه جلال و عظمتی که در روزگار وزارت داشت در مجالس صوفیان حاضر می‌شد و به سماع آنان گوش می‌داد». (حقیقت، ۱۳۷۲: ۱۴۷).

۵- اهمیت پند و نصیحت و تلاش صوفیان برای ارشاد زمامداران

حضرت علی (ع) در این‌باره می‌فرماید: «فَأَمَّا حَقِّكُمْ عَلَي فَاَنْصِيحَةُ لَكُمْ: اما حقوق شما بر من، پند و اندرز شماست».

صوفیان راستین معتقد بودند که یکی از وظایف آنان، ارشاد مردم و پند و نصیحت و موعظه به حاکمان به راه راست است. پس برای حصول این امر، حد امکان کوشش می‌کردند. صوفیان در برابر حاکمان ظالم، روش مناسبی را در پیش می‌گرفتند.

زمامداران هم از صوفیانی که روح دعوت اسلام در اندیشه‌ی آنان جای گیر شده بود، نصایح و پندهای عبرت‌آموز آنان را گوش می‌دادند.

«روزی سلطان عزالدین کیکاوس به زیارت مولانا آمده بود و بنده‌وار خواهش پندی را نمود. مولانا فرمود: چه پندی دهم؟ تو را شبانی فرموده‌اند، گرگی می‌کنی، پاسبانت فرموده‌اند، دزدی می‌کنی؟ رحمانت سلطان کرد، به سخن شیطان کار می‌کنی؟ همانا که سلطان عزالدین توبه‌ها کرد...» (دین لوئیس، ۱۳۹۰: ۱۶۶).

باز درباره استقبال حاکمان از صوفیان و تقاضای پند و نصیحت از آنان آمده است: «در سال (۷۸۲ هـ ق) صاحب قرآن دین‌پرور، امیر تیمور گورگانی، به عزم زیارت مولانای اعظم، زین‌الدین ابوبکر تایبادی، به تایباد نزول فرمود و به صفای نیت و صحبت آن یگانه‌ی روزگار دریافت و مولانای مشارالیه، زبان نصیحت گشاده، آن حضرت را سخنان سودمند فرمود. آن حضرت او را وداع کرد و به سعادت و اقبال بازگشته، متوجه‌ی هرات شد». (یزدی، ۱۳۳۶، جلد ۱: ۲۲۹).

صوفیان راستین، با وجود عزلت و گوشه‌نشینی، همواره به فکر مردم بودند و در هر موقعیتی، زمامداران و حاکمان را با وعظ و ارشاد و نصیحت، از ظلم و ستم به دور می‌داشتند و از آنان می‌خواستند تا با عدل و عدالت رفتار نمایند و از خدای بترسند.

۶- اهمیت سوال و جواب و حاذق بودن صوفیان در برابر زمامداران

معمولاً سوال جهت فهم مطالب است و این‌که مجهولات یا ناشناخته‌ها آشکار شوند، و فرد از این طریق به آگاهی برسد.

مولانا سوال و جواب خردمندان را ناشی از علم و معرفت می‌داند. چنان‌که در دفتر چهارم مثنوی آمده است:

«هم سوال از علم خیزد و هم جواب هم چنان‌که خاروگل از خاک و آب (بیت ۳۰۰۹)»
(مولوی، ۱۳۷۴: ۶۶۴).

برخی از صوفیان نسبت به پاسخ‌گویی در مقابل هر پرسش آمادگی داشته و در مقام جواب برمی‌آمدند. زمامداران و حکام سیاسی که طرفدار صوفیان بودند، با اعتقاد راسخ از آنان حمایت

می‌کردند و یا حاکمان از حاذق بودن صوفیان به وجد می‌آمدند یا نهایت این‌که، تسلیم مشایخ می‌شدند. بی‌نیازی و وارستگی و بی‌هراسی شیخ علاءالدوله سمنانی، در مقابل ارغوان‌خان مغول، یکی از نمونه‌ها است که ارغون‌خان تسلیم شیخ علاءالدوله می‌شود.

«شیخ علاءالدوله سمنانی گفت: چون مرا پیش ارغون‌خان بردند، نزد او مربع نشستم. او با من مزاح کردی، من مراقبه کردم. او بازوی مرا گرفته و می‌جنباند که سخن بگویی و با او التفات نمی‌کردم. عمّ من که وزیر دیوان بود گفت: جواب بگویی! گفتم تو برو به جای خود بایست که مرا از این جام فراغتست و به جز از حق تعالی از هیچ آفریده مرا بیم نیست. تا آن‌گاه ارغون‌خان رنجیده و برجای خود نشست». (حقیقت ۱۳۷۲: ۵۵۳).

صوفیان در برابر هر نوع سوال و جوابی (تا حد المقدور)، نسبت به آگاه‌سازی و یا شفاف‌سازی مسائل مختلف در حد توان خود در برابر سلاطین، حاضر جواب بودند.

حاکمان تیموری، اعتقاد شدیدی به صوفیان، مشایخ و صوفی نمایان داشتند و موقوفاتی بسیار در اختیارشان قرار می‌دادند. به این سبب متصوفه هدف تیر سرزنش اهل شرع و سلاح تکفیر قرار گرفت. به عنوان نمونه:

«مشکلی که در زندگانی کمال‌الدین حسین خوارزمی، شارح مثنوی مولوی و عارف قرن نهم (متوفی ۸۳۶ یا ۸۳۹ هـ ق) پیش آمد و آن چنان بود که او غزلی ساخت بدین مطلع:

ای در همه‌ی عالم پنهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو

طایفه‌ای از فقها آن غزل را برحسب ظاهر خلاف احکام شرع تصور کردند و او را تکفیر نمودند و کیفیت حال را به عرض شاهرخ تیموری رساندند. او فرمان به احضار کمال‌الدین داد تا در محضر علما محاکمه شود. کمال‌الدین جواب معترضان را بر وجه صواب ادا کرد و از آن بلیه رهایی یافت». (صفا، ۱۳۸۷، جلد ۴: ۷۳).

در این‌جا مشخص شد، شیخ وارسته از تهمت ناروایی که به وی شده بود، با ادله‌ی مستحکم و جواب روشن نجات یافت.

۷- نقش مشاوره‌ی صوفیان در ایجاد روابط با زمامداران

انسان همیشه نیازمند مشورت با دیگران، به ویژه افراد صالح و متقی می‌باشد. چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

«وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (سوره شوری، آیه ۳۸). لذا انسان بدون مشورت، ممکن است راه‌های صواب را از ناصواب تشخیص نداده و به بی‌راهه کشیده شود. باری صوفیان و مشایخ وارسته، در نقش جایگاه مشاوره حاضر می‌شدند و نسبت به راهنمایی حاکمان در موضوعات مختلف سیاسی، اقتصادی، دینی و ... اهتمام می‌ورزیدند یا خود زمامداران از آنان می‌خواستند که در زمینه‌ی خاص، نظر و رأی خود را اعلام نمایند. به عنوان نمونه: «ابوالقاسم بابر در سال (۸۵۸ هـ ق) به سمرقند هجوم برد. ابوسعید برای مقابله از خواجه عبیدالله احرار که نقش رایزن و مشاوره بود، استمداد خواست. شیخ احرار برای محافظت از شهر طرحی ریخت. سپاهیان ابوسعید و مردم سمرقند چهل روز با لشکر بابر درگیر بودند. بالاخره با تلاش‌های شیخ احرار، این جنگ به صلح انجامید و سمرقند در دست ابوسعید ماند». (اسفزاری، ۱۳۲۸، جلد ۲: ۹-۱۷۷).

زمامداران از صوفیان می‌خواستند که در بلاء و سختی‌های مربوط به مسائل گوناگون همکاری را داشته باشند. چنان‌که: «ابوسعید (جلوس ۸۵۵ هـ ق و قتل ۸۷۳ هـ ق) در میان پادشاهان ماورالنهر از همه بیش‌تر از نقش و فرمان خواجه عبیدالله احرار به عنوان مشاوره استفاده می‌کرد. هم‌چنین‌های در امور مربوط به مملکت‌داری، همیشه با خواجه مشورت می‌کرد». (مدرسی، چهاردهی، ۱۳۶۰: ۶۶).

پس صوفیان برجسته در مقام مشاوره و رایزنی در نزد حاکمان جایگاهی داشتند و برای اصلاح و ارشاد در امور مختلف، ایفای نقش می‌کردند و از مقبولیت خاصی برخوردار بودند.

۸- وساطت و میانجی‌گری صوفیان در ارتباط با حاکمان

در قرآن کریم، درباره‌ی وساطت، صلح و آشتی، سخنی به میان آمده است:

«وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: اگر دشمنان تن به صلح دادند، تو نیز با توکل

به خدا، آن را بپذیر». (سوره انفال، آیه ۸).

زمامداران و حاکمان نواحی مختلف، باتوجه به موقعیت اجتماعی صوفیان که نقش اصلاح، ارشاد و وساطت داشتند، به‌طور مستقیم از آنان می‌خواستند که به عنوان بانی صلح و آشتی طرف مقابل شده و کینه و دشمنی را به صلح و دوستی تبدیل نمایند.

امیرحسین چوپان، یکی از امرای مغول دوره‌ی غازان‌خان، شیخ علاءالدوله سمنانی (۷۳۶ هـ ق) را برای وساطت به نزد سلطان ابوسعید ایلخانی (۷۳۸ هـ ق) می‌فرستد، متن دیدار امیر چوپان از خانقاه شیخ علاءالدوله سمنانی و درخواست از او برای برقراری صلح و آشتی، در اکثر کتاب‌های تاریخی و عرفانی آمده است که مایه‌ی عبرت می‌باشد.^۳ هم‌چنین در باب صلح و آشتی و نقش مشایخ در وساطت و میانجی‌گری آمده است.

«هنگامی که امیر مبارزالدین محمد در محرم سال (۷۵۴ هـ ق) برای نابودی حریف دیرین خود، شاه شجاع ابواسحاق و تسخیر شیراز آماده شده بود، شاه ابواسحاق بعد از اطلاع و آگاهی این خبر، با پیشنهاد و مشورت مولانا عضد ایجی، او را بانی صلح و آشتی این کار می‌کند.» (غنی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

بسیاری از مصالحه به وساطت صوفیان انجام می‌شد و گاهی یکی از دو رقیب که در خود یارای مقاومت نمی‌دیدند، از صوفیان می‌خواستند که پای در میان نهند و واسطه صلح و آشتی شوند. «سلطان احمد جلایر، شیخ عبدالرحمن اسفراینی و محمد شیرین مغربی (۸۰۹ هـ ق) را در سال (۷۹۵ هـ ق) واسطان صلح بین خود و امیر تیمور گورکانی قرار می‌دهد. تیمور گورکانی از شیوخ نامبرده با دیده احترام می‌نگرد و از آنان استقبال و قبول دعوت می‌کند.» (خواند میر، ۱۳۳۳: ۴۵۵).

در جنگ بین «میرزا ابوالقاسم بابر با سلطان ابوسعید در سال (۸۵۸ هـ ق)، ابوالقاسم بابر از شیخ عبیدالله احرار می‌خواهد که مأمور صلح طرف مقابل شود. عاقبت هم به واسطه‌ی شیخ احرار، این جنگ به صلح و آشتی تبدیل می‌شود.» (کاشفی، ۲۵۳۶، جلد ۱: ۲۸۹).

صوفیان دل آگاه در امور اجتماعی و حمایت از قشر ضعیف جامعه و کاهش مالیات‌ها، در امور حکومتی دخالت و میانجی‌گری می‌کردند و به نفع عمومی، خودشان شخصاً وارد عمل

۳. اشپولر، ۱۳۸۶: صص ۱۲۲، ۱۳۱، (غنی، ۱۳۸۹: صص ۷۶، ۸۳) و (پناهی، ۱۳۶۹: ۲۰).

می‌شدند و قدرت تصرف داشتند. یکی از این نمونه‌ها در دوره تیموری «موضوع برانداختن صابون خانه است، که به همت مولانا شمس‌الدین محمدبن مولانا شیخ علی زاهد انجام گرفت. وی مردی پرهیزکار بود، چون احداث صابون‌خانه را از پخش صابون مخالف شرع می‌دانست، نزد شاهرخ تیموری رفت و گفت: «صابون‌خانه نامشروع است و از جهت منع پختن مسلمانان در زحمتند!» شاهرخ عذری در این باب آورد.

مولانا برآشفت و در حضور خاقان روی به آسمان کرد و گفت: «الهی! می‌بینی که حکم تو را می‌رسانم و این مغول بچه نمی‌شنود!» شاهرخ فی‌الحال فرمان داد تا صابون‌خانه را براندازند و کسی مزاحم رعیت نشود». (صفاء ۱۳۸۷، جلد ۴: ۵۰).

۹- اهمیت جهاد و شرکت صوفیان در جنگ و جدال

قرآن کریم صراحتاً در مسأله جهاد و نبرد با کفار، اشاره‌ای دارند: «یا ایها النبی حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ: ای پیامبر (ص): مومنان را به جنگ و جهاد ترغیب کن». (سوره انفال، آیه ۶۵).

یکی از تکالیف بسیار مهم و فروع دین، جهاد در راه خدا و پیکار با دشمنان خدا و مسلمانان است. صوفیان راستین به تاسی از آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر (ص) بارها به مسأله جهاد در راه خدا، دیگران را در این مورد آگاه می‌کردند.

«ابوهریوه گوید که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌و سلم گفت: بهترین زندگانی مرد آن است که مردی بود عنان اسب خویش گرفته، اندر سبیل خدای، هر جا آوازی برآید یا بیمی بود، بر پشت اسب بود و مرگ همی جوید یا کشتن». (قشیری، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

مشایخ و صوفیانی که در جنگ و جهاد شرکت می‌کردند کم نیستند. به عنوان نمونه: «میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله، یگانه فرزند شاه نعمت‌الله ولی، که به درخواست سلطان احمدشاه بهمنی به هند رفته بود، در جنگی که بین سلطان احمدشاه و کفار هنود رخ داده بود شرکت کرده است. لشکر کفار با دیدن شیخ خلیل‌الله و جنبه ملکوتی و رتبه‌ی روحانی وی پای به فرار گذاشتند و لشکر سلطان احمدشاه بهمنی پیروز گردید و همین سلطان بر دست شیخ بوسه داد و او تا هنگام رحلت، در حمایت همین امیر بود». (سلطان گنابادی، ۱۳۷۱: ۱۸۸-۱۹۳).

۳. نتیجه‌گیری

زمامداران و حکام سیاسی دوره ایلخانی و تیموری به دلیل مقتضیات گوناگون با صوفیان در ارتباط بوده‌اند. دستگیری مالی حکمرانان و سلاطین به صوفیان، برای خود آنان به نوعی تبلیغ محسوب می‌شد. زیرا صوفیانی که در گشت و گذار بودند، ذکر خیر آنان را از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر می‌رساندند. به خاطر این مسأله و هم به سبب جلب توجه از سوی عامه، سلاطین و حاکمان تا توانسته‌اند از پرداخت مال و ... به صوفیان مضایقه نمی‌کردند. حاکمان صوفی مشرب، در بلاد مختلف، نسبت به بنا کردن خانقاه و وقف املاک می‌کوشیدند. گسترش خانقاه‌ها اکثراً به سبب تقویت مادی از سوی زمامداران بوده است و آنان به خاطر جایگاه و موقعیت خودشان، تا توانسته‌اند در این راه کوشیدند.

برخی از فرمانروایان با توجه به اهمیت دعا، از صوفیان می‌خواستند که در حق آنان دعا نمایند و از بلا و سختی‌ای که برای آنان پیش آمده، به دور باشند. صوفیان هم نسبت به این امر کوتاهی نمی‌کردند. هم‌چنین حاکمان مجلس سماعی را تشکیل می‌دادند و مرید شیخی می‌شدند.

صوفیان تا توانسته‌اند در موضوعات مختلف نسبت به هدایت و ارشاد حاکمان در قالب پند و نصیحت می‌کوشیدند و حاکمان هم به دیدار صوفیان می‌رفتند و از پندهای عبرت‌آمیز آنان استفاده می‌کردند.

وقتی که صوفیان در برابر هر سوال و جوابی حاذق بودند، حاکمان از آنان حمایت می‌کردند تا حدی که مرید مشایخ می‌شدند. برخی از صوفیان هم مشاور حکمرانان بودند و در مسائل مربوط به جنگ، به نوعی یاری‌رسان حاکمان بودند و سعی در رفع تنش و درگیری دو متخاصم و رقیب بودند. هم‌چنین صوفیان در جنگ و جهاد جانب امیری را می‌گرفتند که طرفدار حق بود. آن‌ها شخصاً در جنگ و جهاد شرکت می‌کردند.

منابع:

- ۱- قرآن کریم. (۱۳۷۸). با ترجمه‌ی آیت ... مکارم شیرازی، چاپ دوم. قم: ناصر.
- ۲- اسماعیلی یزدی، عباس. (۱۳۸۸). *در آستانه‌ی سلوک*. چاپ اول. قم: مسجد مقدس جمکران.
- ۳- اصفهانی (مراغه‌ای)، اوحدی. (۱۳۷۵). *کلیات اوحدی*. به کوشش سعید نفیسی. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- ۴- افلاکی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). *مناقب‌العارفین*. ۲ جلدی. جلد اول. به کوشش تحسین یازنجبی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.
- ۵- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۹۰). *تاریخ ایران (بعد از اسلام)*. چاپ هفتم. تهران: نگاه.
- ۶- امینی‌نژاد، علی. (۱۳۸۷). *آشنایی با مجموعه‌ی عرفان اسلامی*. چاپ اول. قم: موسسه‌ی آموزش و پژوهش امام خمینی (ره).
- ۷- انصاری، قاسم. (۱۳۸۶). *مبانی عرفان و تصوف*. تهران: طهوری.
- ۸- براون، ادوارد. (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران*. ۳ جلدی. جلد سوم. چاپ هفتم. تهران: مروارید.
- ۹- برتلس، یوگنی ادوارد. (۱۳۷۶). *تصوف و ادبیات تصوف*. ترجمه سیروس ایزدی. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- بروگمن، یرون. (۱۳۸۹). *درآمدی بر شبکه‌های اجتماعی*. با ترجمه‌ی خلیل میرزائی. چاپ اول. تهران: جامعه‌شناسان.
- ۱۱- بوزخانی، درویش‌علی. (۱۳۴۵). *روضه‌الریاحین*. به اهتمام دکتر حشمت مویده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۲- پناهی سمنانی، محمد. (۱۳۶۹). *تیمورلنگ، چهره‌ی هراس‌انگیز تاریخ*. چاپ مکرر. تهران: حافظ‌نون.
- ۱۳- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۶۶). *نفحات الانس من حضرات القدس*. به تصحیح و مقدمه‌ی مهدی توحیدی‌پور. تهران: سعدی.
- ۱۴- جعفری. (۱۳۴۲). *تاریخ یزد*. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۵- حافظ شیرازی، محمد. (۱۳۸۷). *دیوان غزلیات*. تصحیح علامه‌ی قزوینی و دکتر قاسم غنی. به کوشش عبدالکریم جزیره‌دار. چاپ هفتم. تهران: اساطیر.
- ۱۶- حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۷۲). *تاریخ عرفان و عارفان ایرانی (از بایزید بسطامی تا نور علی‌شاه گنابادی)*. چاپ دوم. تهران: کومش.
- ۱۷- خدایار، ابراهیم. (۱۳۸۷). *دعا در مثنوی*. چاپ اول. تهران: علم.
- ۱۸- خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی. (۱۳۳۳). *حبيب السیر فی اخبار البشر*. ۴ جلدی. جلد دوم. با تصحیح جلال همای. تهران: کتابخانه‌ی خیام.

- ۱۹- دشتی، محمد. (۱۳۷۴). **معارف نهج البلاغه در شعر شاعران**. چاپ اول: قم: موسسه تحقیقاتی امیرالمومنین (ع).
- ۲۰- دین لوئیس، فرانکلین. (۱۳۹۰). **مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب**. با ترجمه‌ی حسن لاهوتی. چاپ چهارم. تهران: نامک.
- ۲۱- رمچی اسفزاری، معین‌الدین محمد. (۱۳۲۸). **روضات الجنان فی توصیف مدینه هرات**. ۳ جلدی. جلد دوم. مصحح سید محمدکاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۲- زرکوب شیرازی، ابوالعباس احمدبن ابی‌الخیر. (۱۳۸۹). **شیرازنامه**. به کوشش محمدجواد جدی و احسان‌الله شکرالهی. چاپ اول. تهران: تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
- ۲۳- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۸). **پله پله تا ملاقات خدا**. چاپ بیست‌ونهم. تهران: علمی.
- ۲۴- ساروخانی، باقر. (۱۳۷۵). **درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی**. تهران: کیهان.
- ۲۵- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۴۵). **گلستان**. به کوشش سعید نفیسی. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی فروغی.
- ۲۶- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۴). **بوستان**. شرح اشعار و حواشی از محمدعلی ناصح. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. چاپ سوم. تهران: صفی علیشاه.
- ۲۷- سعیدی، گل‌بابا. (۱۳۸۷). **فرهنگ جامع اصطلاحات عرفانی ابن‌عربی**. چاپ اول. تهران: زوار.
- ۲۸- سلطان ولد. (۱۳۷۷). **معارف**. به کوشش نجیب مایل هروی. چاپ دوم. تهران: مولی.
- ۲۹- سلطان ولد. (۱۳۸۹). **ابتدائنامه**. به تصحیح و تنقیح محمدعلی موحد و علیرضا حیدری. چاپ اول. تهران: خوارزمی.
- ۳۰- سلطانی گنابادی، میرزا محمدباقر. (۱۳۷۱). **رهبران طریقت و عرفان**. چاپ سوم. تهران: محبوب.
- ۳۱- سنایی غزنوی، مجدودبن آدم. (۱۳۷۷). **حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه**. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۲- سیوری، راجز. (۱۳۷۲). **ایران عصر صفوی**. ترجمه‌ی کامبیز عزیزی. چاپ اول. تهران: مرکز.
- ۳۳- صفاء، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷). **تاریخ ادبیات در ایران**. ۵ جلدی. جلد چهارم. چاپ هفدهم. تهران: فردوس.
- ۳۴- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۹). **تذکره‌الاولیاء**. مطابق نسخه‌ی مصحح نیکلسن. چاپ اول. تهران: جمهوری.
- ۳۵- غنی، قاسم. (۱۳۸۹). **تاریخ عصر حافظ**. تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم. چاپ یازدهم. تهران: زوار.
- ۳۶- فولادی، علیرضا. (۱۳۸۹). **زبان عرفان**. قم: فراگفت.

- ۳۷- قاضی سمرقندی، مولانا محمدبن برهان‌الدین بن خواجه محمدرضا. (۱۳۳۹). *سلسله العارفین و تذکره صدیقین*. به تصحیح محمدکاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۸- قشیری، عبدالکریم بن هوزان. (۱۳۸۸). *رساله‌ی قشریه*. با تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ دهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۹- کیانی، محسن. (۱۳۸۹). *تاریخ خانقاه در ایران*. چاپ سوم. تهران: طهوری.
- ۴۰- گولپینارلی، محسن. (۱۳۸۲). *مولویه پس از مولانا*. با ترجمه‌ی توفیق سبحانی. چاپ اول. تهران: علم.
- ۴۱- مجتبائی، فتح‌الله. (۱۳۸۹). *پیوندهای فرهنگی ایران و هند در دوره‌ی اسلامی*. با ترجمه‌ی ابوالفضل محمودی. چاپ اول. تهران: حکمت و فلسفه‌ی ایران.
- ۴۲- مدرسی چهاردهی، نورالدین. (۱۳۶۰). *سلسله‌ی تصوّف ایران*. تهران: بتونک.
- ۴۳- مستوفی بافقی، محمد مفید. (۱۳۴۰). *جامع مفیدی*. ۴جلدی. جلد سوم. به اهتمام ایرج افشار. تهران: کتابفروشی اسدی.
- ۴۴- معین، محمد. (۱۳۸۸). *فرهنگ فارسی*. ۶جلدی. جلد دوم. چاپ بیست‌ودوم. تهران: صدرا.
- ۴۵- مقدادی اصفهانی، علی. (۱۳۸۱). *نشان از بی‌نشان‌ها*. ۲جلدی. جلد اول. چاپ بیست‌ویکم. تهران: جمهوری.
- ۴۶- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۴). *مثنوی معنوی*. با نسخه‌ی مصحح رینولد نیکلسون. چاپ ششم. تهران: علمی.
- ۴۷- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۸). *فیه مافیه*. با تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ اول. تهران: دانشگاهیان.
- ۴۸- نائب‌الصدر (شیرازی)، محمد معصوم. (۱۳۳۹). *طرائق الحقائق*. ۳جلدی. جلد اول و دوم. به تصحیح دکتر محمدجعفر محبوب. تهران: کتابفروشی بارانی.
- ۴۹- نسیمی، سید عمادالدین. (۱۳۷۰). *دیوان*. با پیش‌گفتار استاد حسین آهی. چاپ اول. تهران: فروغی.
- ۵۰- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۴۱). *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*. از تیمور تا شاه اسماعیل. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵۱- واعظ کاشفی، مولانا فخرالدین علی‌بن حسین. (۲۵۳۶). *رشحات عین‌الحیات*. ۲جلدی. جلد اول و دوم. با مقدمه و تصحیح علی‌اصغر معینیان. تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- ۵۲- وشمگیر، عنصرالمعالی کیکاوس. (۱۳۷۱). *قابوس‌نامه*. با تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ ششم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵۳- هادی‌زاده و سید محمدی سال، محمدرضا و سیدحسین. (۱۳۸۶). *حکمت‌های نهج‌البلاغه*. چاپ دوم. تهران: تابان.
- ۵۴- یزدی، شرف‌الدین. (۱۳۳۶). *ظفرنامه*. ۲جلدی. جلد اول. به تصحیح محمد عباسی. تهران: امیرکبیر.